

وقت خنده

اولی: امشب بیکاری؟



*دعوت

اولی: امشب بیکاری؟

دومی: بله

اولی: فردا شب چی؟

دومی: بله

اولی: پس فردا شب چی؟

دومی: نه

اولی: چه بد شد آخه می خواستم پس فردا شب دعوتت کنم بیای خونمون!!

*جواب سوال

معلم: خیلی مانده تا جواب مساله را پیدا کنی؟

دانش آموز: بله خیلی.

معلم: مثلاً چقدر؟

دانش آموز: آنقدر که به خانه بروم و جواب مساله را از برادرم بپرسم و برگردم!!

*پیغام رمزی

ناصر پس از پایان امتحانات به دوستش گفت: من باید به مسافرت بروم، تو کارنامه من را هم بگیر و نمراتم را به صورت رمزی به من خبر بده. اگر یک تجدید آورده بودم بگو سعید سلام می رساند، اگر دو تا تجدید آورده بودم بگو سعید و برادرش سلام می رسانند.

بعد از چند روز ناصر نامه ای از دوستش دریافت کرد که نوشته بود: خانواده سعید همگی سلام می رسانند.

*فکر

قاضی رو کرد به متهم و گفت: در لحظه ای که برای دزدی وارد خانه ای شدی، هیچ به فکر زن و بچه ات بودی؟

متهم: بله آقای قاضی ولی چیزی که به درد آن ها بخورد پیدا نکردم!!

*پروفسور!

پسر به پدرش گفت: باباجون! من دیگه همه چیز رو بلدم.

پدر پرسید: از کجا می دونی پسر؟

پسر گفت: آخه معلمون بهم گفته پسرجون! من دیگه نمی تونم بهت چیزی یاد بدم!

*پدر شکرگزار!

وقتی پدر کارنامه ی پسرش را ملاحظه کرد و دید که بین چهل و دو دانش آموز، نفر چهل و یکم شده، گفت: خدایا شکر که شخص کودن تری هم در این دنیا بعد از پسر من وجود دارد!

*جریمه ی بابا!

پسر: بابا! امشب باید 40 مرتبه جریمه بنویسی.

پدر: چرا؟ جریمه برای چی؟ اونم 40 مرتبه!

پسر: چون مساله ی دیروز منو غلط حل کردی، معلم گفته از روی حل صحیح مساله باید 40 بار بنویسی!